

## سکولاریزم سیزده گره \*

دکتر عبدالکریم سروش

ما در زبان فارسی واژه دقیق و روشنی برای بیان سکولاریزم نداریم، نه تنها در فارسی نداریم بلکه در هیچ یک از زبان‌های غیر لاتینی هم معادل این کلمه را نداریم. عرب‌ها هم نتوانستند معادل دقیقی برای آن پیدا کنند و اغلب ترجیح داده‌اند به همین صورت کنونی فرنگی آن را به کار ببرند. البته در زبان فارسی واژه‌هایی مثل «گیتانگی» و یا «دنیاویت» پیشنهاد شده است (یعنی توجه به گیتی و دنیایی کردن). در زبان عربی هم واژه علمانیت به کار رفته که در ریشه آن که از علم است یا از عالم، اختلاف است.

در زبان‌های لاتین سکولاریزم از ریشه سکولوم می‌آید، یعنی اینجا و اکنون یعنی این جهان و نه جهان دیگر پس از مرگ، این دنیای حالی و نه دنیای برتر. پس در واقع سکولاریزم اثبات یک جهان و نفی جهان دیگر است. معنایش این است که توجه ما به این جهان زمینی و طبیعی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم معطوف است. در پی کامیابی و شناخت این جهان هستیم نه به جهان بعد از مرگ کاری داریم و نه به جهان برتر (ماوراء طبیعت). مجموعاً سکولاریزم، هم نفی زهد است و هم اثبات تصرف و تنعم دنیوی به همه معانی آن، هم بی‌اعتنایی به آخرت و ماوراء طبیعت.

ما با این مفهوم آن چنان که باید آشنا نبوده‌ایم فلذا واژه‌ای هم برای آن نساخته‌ایم و در میان ما حرکتی ذهنی و عملی را ایجاد نکرده است اما در مغرب زمین سکولاریزم رویش طبیعی پیدا کرد و درختی شد که بر سر تمام تمدن غرب سایه افکند و اکنون هم غربیان در سایه این درخت زندگی می‌کنند. در ادبیات اسلامی دو واژه را خواهید یافت که ربط نزدیکی به بعضی از وجوه سکولاریزم دارند یا دست کم، به لحاظ ریشه لغوی به آن نزدیک‌اند.

یکی کلمه «دهر» است که با کلمه dure فرانسوی و duration انگلیسی هم ظاهراً هم‌ریشه است (چنین گفته‌اند).

کلمه دهر در قرآن هم آمده است؛ جایی که منکران می‌گویند ما خود به دنیا می‌آییم و خود از دنیا می‌رویم («وما یهلکنا الا الدهر») دهر و روزگار ما را هلاک می‌کند. علت دیگری در کار نیست، خدایی نیست و ماوراءالطبیعتی نیست، نیروهای غیبی نیستند، همین زمان و همین جهان است که ما را می‌پرورد و نهایتاً هم فرو می‌اندازد. در شعر خیام هم با همین معنارویه روئیم:

جامی است که چرخ آفرین میزندش  
صدبوسه مهر بر جبین میزندش  
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف  
می‌سازد و باز بر زمین میزندش

دهر یعنی زمانه، روزگار و با کلمه سکولاریزم که مفهوم زمان در آن جای دارد مناسبت تام و تمامی دارد. البته من پیشنهاد نمی‌کنم که به آدم‌های سکولار بگوییم دهری زیرا این لقب در زبان عربی و فارسی و در یک محیط دینی، لقب کفرآمیزی محسوب می‌شود و خالی از دشنام نیست. باری فیلسوفان اعتقاد دارند مشخصه طبیعتی که در آن زندگی می‌کنیم آن است که زمان مند است و عالم ماوراءالطبیعت را عالم بی‌زمان یا عالم لا زمان و لا مکان می‌نامند. در زبان انگلیسی temporal order به معنی مرتبه زمانی و eternal order به معنی مرتبه لا زمان است و temporal با secular هم معنا هستند و هر دو یعنی دنیایی و زمینی و زمانی و طبیعی و مادی. چه بگویید مادی و چه بگویید زمانی هیچ فرقی نمی‌کند زیرا در جهان ماوراءطبیعت نه ماده است و نه زمان. چرا که بر حسب نظر فیلسوفان الهی زمان فرزند ماده است، فرزند حرکت ماده است. بنابراین سکولاریزم یعنی توجه و تعلق به عالم ماده که عالم زمانیات است.

\* به نقل از سایت دکتر سروش.

کلمه عصر چنانکه در سوره «عصر» قرآن هم آمده است، ربط و نسبت وثیقی با مقوله زمان دارد. خداوند در این سوره به عصر قسم یاد می کند: قسم به عصر، آدمیان همه زیانکارند مگر کسانی که اهل ایمانند و اهل رفتار نیک. مفسران قرآن در معنی عصر اختلاف دارند. برخی به سادگی گفته اند عصر یعنی بعد از ظهر و استدلال کرده اند که خداوند به صبح و شب قسم یاد کرده پس می تواند به بعد از ظهر هم قسم یاد کند؛ اما برخی معتقدند منظور از عصر اینجا زمان است.

روحانی چپ زده ای هم تفسیری بر این سوره نوشته بود و گفته بود یکی از معانی عصر «فشردن» می باشد. گفته بود که خداوند قسم به فشار خورده است و منظور این فشار انقلابی است که باید از بالا بیاید و جامعه را اصلاح کند!! اگر این افراط و تفریط ها را کنار بگذاریم گویا «زمان» معنای کلمه عصر را بهتر می رساند. در واقع خداوند سلاحي را که در دست غیرمؤمنان بود از ایشان می گیرد و می گوید این زمانه خود مخلوق ما است، مثل خورشید و ماه و من به آن قسم می خورم. زمان در عین حال که حرمت و منزلت قسم خوردن را دارد، قدم از مخلوقیت به حریم خالقیت نمی گذارد.

پاره ای از شما که با تاریخ فلسفه و تاریخ کلام آشنایی دارید حتما دیده اید که فیلسوفان و متکلمان ما هنگام بحث از مسائل دینی دو گونه بحث می کنند؛ یکی عقلی و دیگری نقلی. راه نقلی آن است که به مأثورات و گفته های پیامبر و پیشوایان دین مراجعه کنیم و ببینیم آنها چه گفته اند و راه دیگر هم اینکه از راه عقلی یعنی بدون مراجعه به آیات و روایات نبوی به عقل خودمان تکیه کنیم. ببینیم ما چه می فهمیم و خرد به ما چه می گوید. این مفهوم عقلی که در اینجا به کار می برد به مفهوم عقل سکولار در زمان حاضر بسیار نزدیک است. یعنی عقلی که زیر فرمان دین نیست و خود می خواهد در خصوص مسائل جهان فتوا بدهد. وقتی عقل را مقابل نقل می گذاریم غرض عقل مستقل از وحی است و این همان چیزی است که یک انسان سکولار دلبسته آن است. با این اوصاف شما درمی یابید که سکولاریزم یک وجه عملی و حیاتی و ناظر به زندگی دارد و یک وجه عقلی و ناظر به اندیشه. در وجه ناظر به زندگی می خواهد کام دل از زندگی بگیرد و در بعد اندیشه گی مفهومش آن است که می خواهد خود بفهمد و داوری کند و از منطق وحی پیروی نکند. آنگاه وقتی قومی اراده کرد و همت گماشت تا این مفاهیم را محقق کند از اینجا است که سکولاریزم متولد می شود، یعنی قومی متولد می شوند که در مقام داوری و تحلیل پدیده های اجتماعی و طبیعی پای ماوراءالطبیعت را به میان نمی آورند، از نیروهای غیبی استمداد نمی کنند، دعانمی کنند، نذر نمی کنند، سحر و جادو را طرد می کنند، افسانه ها و خرافات را دور می ریزند و در مقام زندگانی هم رهبانیت

و زهد و

ریاضت را پشت سر می گذارند.

چون یک بعد مهم عملی سکولاریزم آن است که آدمی زاهد نباشد.

اولین جرقه های سکولاریزم در مغرب زمین، جرقه های ضد زهدی بود. یعنی ترک دنیا را گفتن، زهد را کنار نهادن و دنیا را جدی گرفتن؛ به همه معانی آن. یعنی دست تصرف عاقلانه در سیاست و اقتصاد و آموزش و علم و هنر و صنعت و... بردن.

دست کم دو قسم سکولاریزم داریم؛ سکولاریزم سیاسی و سکولاریزم فلسفی. سکولاریزم سیاسی معنایش روشن است؛ جدا شدن دین از دولت. یعنی اداره این جهان فارغ از دو جهان دیگر. گویی فقط همین یک جهان وجود دارد و حاکمان آن ما انسان ها هستیم و خرد خود بنیاد ما در آن داوری می کند. یعنی بنا نهادن مشروعیت دولت بر دیانت، یعنی بی طرفی حکومت نسبت به ادیان، یعنی قانون جامعه را از شریعت اخذ نکردن.

اما سکولاریزم فلسفی هم داریم یعنی که خدایی نیست، ماوراءالطبیعی نیست، آخرتی نیست؛ چیزی نزدیک به ناتورالیزم و ماتریالیزم. در سکولاریزم سیاسی لازم نیست شما نفی خدا کنید، بلکه در سیاست کاری به خدا و دین ندارید؛ لازم نیست نفی آخرت کنید، بلکه کاری به آخرت ندارید. اما در سکولاریزم فلسفی داوری می کنید و داوریتان هم منفی است و ادیان را فاقد حقیقت می شمارید. اینکه ماکس وبر می گفت مدرنیته یعنی افسون زدایی از این عالم، منظورش همین بود.

اما سؤال فربهی در اینجا ریشه پیدا می کند و آن اینکه چرا سکولاریزم از قرن شانزدهم به این طرف در مغرب زمین شکل گرفت اما در جهان اسلام و در شرق به طور کلی پا نگرفت. عامل رویش سکولاریزم در غرب چه بود؟ سخن اول من در این باب این است که سکولاریزم در مغرب زمین یک تولد طبیعی داشت. یعنی این فرزند در رحم تاریخ مغرب زمین دوران لازم خود را طی کرد و پس از اینکه به بلوغ رسید پایه این جهان گذاشت و به دنیا آمدنش همراه با درد و خونریزی نبود. این مسئله دو علت داشت، علت اول عبارت بود از مقابله و معارضه علم و دین. نزاع علم و دین نزاع بسیار سرنوشت سازی در تاریخ اروپا بود. این نزاع هم از سر توطئه و غرض و مرض و خداگریزی نبود بلکه یک نزاع خیلی طبیعی بود؛ رشدی در علوم طبیعی پیدا شد. در زمین شناسی، در بیولوژی، در نجوم و اطلاعات تازه ای که به دست آمد با درون مایه کتاب مقدس منافات داشت



کلیسا ایستاد و مارتین لوتر اولین کسی بود که کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه کرد و هر کس را روحانی خویشتن خواند و اتوریته روحانی کلیسا را منکر شد.

مجموع این دو حادثه، کلیسای مسیحی را به وضعی کشاند که از بازی قدرت خارج شد و این از بازی قدرت خارج شدن کلیسای یعنی جدایی دین از حکومت و دولت. کسانی فکر می کنند کشورهای اروپایی آمدند و در قوانین اساسی خودشان نوشتند که دین باید از سیاست جدا باشد، اصلاً اینگونه نبود. اینکه بعدها در قوانین اساسی اروپاییان آمد، معلول این حادثه بود و نه علت آن. باری، سکولاریزمی که متولد شد سکولاریزم اهل مدارا بود، ستیزه گر نبود. چون می دانست دین ضعیف است و به افتاده نباید لگد زد. تا همین سی و چهار سال پیش باور بسیاری از جامعه شناسان این بود که نه تنها مسیحیت بلکه همه ادیان رو به ضعف می روند. اعتقاد داشتند که حرکت تاریخ در جهت سکولاریزم سیاسی است. حال شما در برابر این ضعیفان چه می کنید؟ مدارا می کنید و می گویند اینها خطری نیستند، ضرری ندارند، بگذارید مسجد و کلیسایشان برقرار باشد. سکولاریزم بر این مبنا بود که نسبت به ادیان بی طرفی پیشه کرد و همه را به یک چشم دید. نزد سکولاریزم فرقی نمی کند که در جامعه بهایی وجود داشته باشد، مسیحی باشد، مسلمان باشد، یهودی باشد یا زرتشتی باشند. چون می اندیشد اینها همه زمین خورده تاریخ هستند.

سکولاریزم به این معنا هم جدایی دین از حکومت را در پی داشت هم بی طرفی پیشه کردن نسبت به ادیان را. کالین پاول وزیر خارجه سابق آمریکا با کمال افتخار می گفت شما الان در آمریکا در کنار کلیساها مساجد مسلمانان را می بینید و معابد یهودیان را هم می بینید که همه همزیستی مسالمت آمیز دارند. این البته افتخار هم دارد و شرایط بسیار نیکویی است.

اما رفته رفته سکولاریزم وارد یک دوره تازه می شود که من آن را دوره سکولاریزم ستیزه گر می نامم. سکولاریزم میلیتانت. سکولاریزمی که مدارای خود را از دست داده و به همه ادیان به یک چشم نگاه نمی کند. سکولاریزمی که ظرفیت و هاضمه قوی پیشین را از دست می دهد، گویی که تسلیم دشمنان سکولاریزم می شود. نمونه اش مسئله حجاب دختران در مدارس دولتی فرانسه است، یا تونی بلر که می گفت کسانی که ارزش های ما را قبول ندارند بریتانیا را ترک کنند. ترکیه از این جهت حسابش و تکلیفش روشن تر از همه جا است. رسماً از اینکه یک مسلمان رئیس جمهور بشود ابا دارند [بالاخره این طلسم با رئیس جمهوری عبدالله گل شکست]، کسانی به نام سکولاریزم به خیابان می ریزند و رسانه های غربی هم بر این آتش هیزم می ریزند.

و این منافات رفته رفته بالا گرفت به طوری که قابل پنهان کردن و انکار نبود. کوپرنیک و کپلر و گالیله و نیوتن و بعد از آنها داروین و بوفون آمدند. پاره ای از اینها خودشان افراد دیندار و خداپرستی بودند، از قضا، گالیله اینطور بود. کوپرنیک خود سابقه کشیش بودن داشت. کپلر آدمی بود که از دینداری عامیانه چند قدم آن طرف تر بود و آدمی خرافاتی بود. اما نتیجه کار اینها چیزی بود که هیچ انطباقی با محتوای کتاب مقدس نداشت، مخصوصاً در باب حرکت زمین و خورشید و سیاره ها. مدتی کلیسا با این اندیشه ها مدارا کرد اما بعد آتش نزاع بالا گرفت. جایگاهی که کلیسا و کتاب مقدس از آن پس پیدا کردند هرگز به زمان پیش از این نزاع بازنگشت. انصاف باید داد کلیسا با تمام دشمنی ای که با علم ورزید به جاده افراط کشیده نشد. بالاخره کلیسا به کتاب کوپرنیک اجازه انتشار داد. کتاب «گردش اجرام» کوپرنیک صریحاً صحنه بر حرکت زمین و سکون خورشید گذاشت. در حالی که طبق کتاب مقدس خورشید می گشت و زمین ساکن بود. از چهار صد نسخه این کتاب که در قرن شانزدهم منتشر شد دو بیست نسخه هنوز وجود دارد. اینکه گفته می شود گالیله را کشتند و اعدام کردند همه افسانه است. البته گالیله را حبس خانگی کردند. کلیسا اجازه داد کتاب کوپرنیک منتشر شود اما یک مقدمه برای این کتاب نوشت. در آن مقدمه هم نکته مهم این بود که «آنچه در این کتاب آمده یک تئوری است و نه حقیقت محض» که این یک تدبیر نیکو و عاقلانه ای بود.

اکتشافات خرد و درستی که اینجا و آنجا صورت می گرفت مجموعاً کتاب مقدس را از اعتبار و منزلتی که داشت ساقط کرد؛ دین از اقتدار و منزلت و ابهت پیشین فرو افتاد و از آن پس دیگر آن بازیگر پیشین صحنه اجتماع و سیاست نبود. دین تا وقتی در عرصه سیاست حضور داشت که نیرومند بود. وقتی ایمان زدوده شد و از این منزلت کاسته شد خود به خود از بازیگری این بازیگر نیرومند کاسته شد. کسی دین را از صحنه سیاست بیرون نکرد، خودش ضعیف شد و کنار رفت، به همین دلیل است که می گویم این یک زایمان طبیعی بود. عرصه سیاست عرصه بازی قدرتمندان است. دین وقتی قوی بود نیاز نبود کسی از او دعوتی به سیاست کند، وقتی هم ضعیف شد خود به خود از بازی خارج شد و نیازی نبود کسی او را اخراج کند. علت دوم شکافی بود که در مسیحیت افتاد یعنی پروتستانیسیم از کنار کاتولینیسیم تولد یافت. این پروتستانیسیم از اقتدار کلیسا کاست و درست

رو به روی

اماریشه های این سکولا ریسم ستیزه گر چیست؛ اول آنکه امروزه یکی از ترهایی که پشت سر سکولا ریزم بود باطل شده است. سکولا ریزم سیاسی یک معنی دارد که جدایی دین از دولت است، و یک پیش بینی تاریخی با خود دارد و آن اینکه ادیان رفته رفته ضعیف می شوند فلذا سکولا ریزم هر روز آسان تر می شود. امروزه این پیش بینی باطل از آب در آمده و این مطلبی است که شما در این بیست سی سال اخیر از جامعه شناسان بزرگ می شنوید که ادیان در حال قوت گرفتن هستند. چرایی اش بماند اما این اتفاق در حال افتادن است. در جامعه شناسی همواره از استثنا بودن آمریکا سخن می رفت زیرا در آمریکا دیانت قوی است، حال در همه جا این اتفاق دارد می افتد. کسانی مثل پیتر برگر [Peter Berger] و خوزه کازانووا [Jose Casanova] صراحتاً اعلام می کنند که سکولا ریزم سرنوشت تاریخ نیست. همچنان که در مارکسیسم می گفتند سوسیالیسم سرنوشت محتوم تاریخ است که معلوم شد لزوماً چنین نیست. حال وقتی ادیان جان بگیرند دیگر معلوم نیست با آنها مدارا کنند. این ایراد به لیبرالیزم و سکولا ریزم با هم وارد است. سکولا ریزم هاضمه اش برای بلعیدن ادیان ضعیف، قوی بود اما دین قوی و فربه رانمی تواند بلعد و از گلویش پایین نمی رود، لذا ستیزه گر می شود. تئوری تازه ای لازم است. به القاعده و امثالشان که حضرات خیلی بر آن تکیه می کنند نظر نکنید زیرا اولاً حرکت فراگیری نیستند و ثانیاً یک استثناهای کوچک و غیرماندگارند. غرض از قوت گرفتن ادیان این نیست.

اینکه چرا دین دوباره جان گرفته است، جامعه شناسان آمریکایی درباره آن می گویند به دلیل آنکه بحران هویت پدید آمده است. دیگری می گوید بحران معنویت پدید آمده، هر چه باشد طبعاً عللی دارد و این علل هر چه باشد معلول همین است که می بینیم. آمریکا به دو کشور افغانستان و عراق حمله کرد. هر دو کشور در قانون اساسی تازه خود نوشتند ما قوانین مان را باید از «شرع» بگیریم، چیزی که در مخیله آمریکایی ها نمی گنجید؛ یعنی سکولا ریزم صدامی تبدیل شده به آنتی سکولا ریزم موجود در عراق. در افغانستان هم رسماً آورده اند که قوانین باید مخالفت با شرع نداشته باشد. نوبت دومی که بوش در آمریکا رأی آورد به این دلیل بود که برخی فکر می کردند ایشان آدم خیلی متدینی است و با خدا معامله کردند و به ایشان رأی دادند. اقلیت های دینی اکنون احساس هویت بیشتری می کنند. این رفتارهایی که با مسئله حجاب شد حجاب را بدل به یک مسئله هویتی کرد. قبلاً این یک مسئله شرعی بود مثل نماز و روزه که یک مسلمان خود را موظف می دانست آن را اجرا کند، کاری به کسی نداشت و ادعایی هم نمی کرد، تظاهری هم در کار نبود، عمل به وظیفه خودش می کرد. اما در حال حاضر مسئله

### حجاب

بدل به مسئله هویتی شده است.

دین دو جنبه دارد: هویتی و حقیقتی، و سکولا ریزم ستیزه گر متأسفانه جنبه هویتی دین را غلیظ تر می کند که هم به ضرر دین است هم به ضرر سکولا ریزم.

در کشورهایی مثل ترکیه که دین قوی است، سکولا ریزم را نمی توان از بالا و با ستیز و تحکم تحمیل کرد. سکولا ریزم چنانکه گفتم در اروپا یک زایمان طبیعی داشت، دین ضعیف و از بازی سیاست خارج شد. ولی در ترکیه دین ضعیف نیست و از ایران هم بیشتر مسجد دارد. من سی سال پیش که به ترکیه رفتم انبوه نمازگزاران را در مساجد استانبول دیدم. به ایران که برگشتم گفتم من مطمئن هستم در ترکیه اتفاقی خواهد افتاد. در ترکیه به خاطر مسلمان بودن به کسی پاداش نمی دهند. بر خلاف ایران که شما دو دفعه تظاهر به نماز کنید در ارتقای دانشگاهی تان تأثیر دارد! در آنجا هجومی به نماز جمعه ها و نمازهای جماعت روزانه دیده می شود که نشان می دهد دین زنده است و جایی که دین زنده و قوی است حتماً پای و دستی در قدرت و سیاست خواهد داشت. آن وقت در چنین جایی شما بباید از سکولا ریزم دم بزنید پیدا است فقط سکولا ریزمی ستیزه گر خواهد بود، یعنی سکولا ریزی که در پی دعوا است و اهل مدارا نیست. در کشورهای اروپایی حکومت ها در مواجهه با اقلیت های دینی نیرومند کم کم دارند مدارای خود را از دست می دهند و سکولا ریزم مداراگرشان بدل به سکولا ریزم ستیزه گر می شود، زیرا سکولا ریزم قرار بود هاضمه ای برای هضم ادیان داشته باشد نه اینکه خودش بدل به دینی شود که برخی دین های دیگر را طرد کند. مگر ایرادی که به ادیان گرفته می شد چه بود؟ این بود که مثلاً حکومت اسلامی با یهودی ها یا مسیحی ها خوب برخورد نمی کند و آنها را به یک چشم نمی بیند و حقوق ویژه ای که به مسلمانان می دهد به دیگران نمی دهد، خوب اگر رفته رفته خود سکولا ریزم همین کار را بکند و با غیر سکولا رها خوب برخورد نکند و پاره ای از حقوق را به آنها ندهد دوباره ما برگشته ایم سر جای اول.

در واقع ایراد من به سکولا رها این نیست که چرا سکولا ر هستند، بلکه این است که چرا به حد کافی سکولا ر نیستند. همچنان که ایراد من به لیبرال ها این نیست که چرا لیبرال هستند بلکه ایراد من این است که چرا به حد کافی لیبرال نیستند.

